

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

وجود تعارض در بين دو طائفه از ادله نقلیه

در جلسات قبل مفاد روایات را کاملاً بررسی کردیم و به این نتیجه منتهی شدیم که تمامی آیات شریفه و روایات ذکر شده هیچ ارتباطی به این بحث ما ندارد؛ بحث ما در این بود که اگر کسی نیت معصیت کند، اما فعلی که واقعاً عنوان معصیت دارد را انجام ندهد و به خیال این که آن فعل معصیت است آن را انجام داده است، آیا عقاب دارد یا نه؟ اما مفاد روایات همه در مورد معصیت واقعی بود و نه معصیت اعتقادی و تخیلی. بنابراین، این روایات ارتباطی به ما نحن فیه ندارد و هیچ روایتی نداریم که دلالت کند متجرّی من حیث هو متجرّ عقاب دارد. اما اگر از این معنا تنزّل کنیم و بپذیریم که بین دو طائفه ادله نقلیه تعارض وجود دارد، که در این تنزّل هم باز ارتباطی به بحث ما ندارد؛ یعنی می‌پذیریم که دو طائفه روایت در مورد قصد معصیت واقعی داریم، يك طائفه‌اش می‌گوید عقابی نیست و طائفه دیگر بیان می‌کند عقاب وجود دارد؛ اگر تعارض بین این دو طائفه را بپذیریم نوبت به این می‌رسد که وجه جمع بین اینها چیست؟

کلام مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ در رسائل ، دو راه برای جمع بین این دو طائفه بیان فرموده‌اند:

راه اول این است که روایات دالّ بر نفی عقاب بر قصد معصیت را بر موردی که شخص قصد معصیت می‌کند اما بعد از این قصدش منصرف می‌شود، حمل کنیم؛ اگر کسی قصد معصیت کرد و بعد منصرف از معصیت شد، عقابی برای او نیست؛ اما روایاتی که دلالت بر عقاب دارد، در مورد جایی است که شخص قصد معصیت می‌کند و از این قصد نیز منصرف نمی‌شود.

راه دوم این است که گفته شود روایات دالّ بر نفی عقاب، مربوط به جائی است که کسی قصد معصیت می‌کند ولی مرتکب مقدمات انجام آن معصیت و حرام نمی‌شود؛ فقط قصد معصیت می‌کند؛ ولی روایات طائفه دوم که دلالت بر عقاب دارد، در مورد کسی است که قصد معصیت می‌کند و برخی از مقدمات عمل را نیز انجام می‌دهد، اما مانعی سبب می‌شود که نتواند ذی‌المقدّمه را انجام دهد.

اشکال کلام مرحوم شیخ

اشکالی که بر این دو راه وجود دارد، این است که هم جمع اول و هم جمع دوم، يك جمع تبرعی است؛ یعنی جمعی است که شاهد و قرینه‌ای بر آن نداریم. اگر بدون هیچ وجه و دلیلی يك جمعی انجام دهیم، جمع بلا وجه است و تبرعی نام دارد. در اینجا نیز روایات طائفه اول که می‌گویند بر قصد، عقاب مترتب نمی‌شود، اطلاق دارد؛ یعنی فرقی نمی‌کند که از قصدش بر گردد یا بر نگردد. طائفه دوم هم که می‌گویند بر قصد، عقاب است نیز اطلاق دارد؛ چه از قصد بر گردد و چه بر نگردد؛ باز هر کدام نسبت به انجام مقدمات نیز اطلاق دارند. بنابراین، این جمع يك جمع تبرعی است و مرحوم شیخ شاهی بر این جمع اقامه نفرموده‌اند. **ذکر یک شاهد:** البته، در میان روایات، روایتی وجود دارد که چه بسا بتوانیم آن را شاهد جمع قرار دهیم؛ اما این روایت هم ضعیف السند است و آن روایتی منسوب به پیامبر اکرم (ص) است که فرمودند: «إِذَا التَّقَا الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفِهِمَا أَكْرَهُهُمَا أَوْ مَسْلَمَانِ بَا شَمَشِيرٍ بَا يَكْدِغُ بَرَّ خُورِدَ كُنْدَ الْقَاتِلِ وَ الْمَقْتُولِ كِلَاهُمَا فِي النَّارِ هَرْدُو اسْتَحْقَاقَ عِقَابٍ دَارُنْد. سَائِلُ سَوَّالٍ كَرْدَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ هَذَا هُوَ الْقَاتِلُ مَعْلُومٌ اسْتِ اسْتِ كَاتِلٌ بَايْدَ عِقَابٍ شُودَ فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ؟ مَقْتُولٌ چَرَا دَر قِيَامَتِ عِقَابٍ مِی شُود؟ پِیامبر دَر جَوَابِ فَرمود: «لَأَنَّهُ أَرَادَ قَتْلَ صَاحِبِهِ»، چون مقتول نیز قتل رفیق خویش را اراده کرده است. اما آیا این روایت را با قطع نظر از ضعف سندش، می‌توانیم شاهد برای جمع قرار دهیم و بگوئیم: این که می‌گویند «لَأَنَّهُ أَرَادَ قَتْلَ صَاحِبِهِ» مربوط به موردی است که دو خصوصیت وجود دارد. مقتول زمانی که به قتل نرسیده بود، هم از قصد قتل رفیقش پشیمان نشده بوده و هم اشتغال به مقدمات پیدا کرده است. این روایت را شاهد جمع اول قرار داده و گفته شود این روایت صریح در این است که اگر کسی از قصد معصیت بر نگردد، عقاب می‌شود؛ و با این روایت، جمع اول درست شود. همچنین با قید دوم بگوئیم چون مفاد و مورد این روایت این است که مقتول، مقدمات حرام را - که قتل رفیقش است - انجام داده است، پس قرینه شود برای وجه جمع دوم. آیا چنین است؟

ذکر چند نکته

اینجا چند نکته را باید عرض کنیم.

اولین نکته این است که اگر بخواهیم این روایت را شاهد قرار دهیم، نتیجه‌اش يك جمع است و نه دو جمع؛ نتیجه‌اش يك بیان است و نه دو بیان؛ و آن بیانی است که متضمن هردو قید باشد. به این بیان که باید بگوئیم طائفه اول که دلالت بر نفی عقاب دارد، مربوط به جایی است که از قصد خود پشیمان شده و مقدمات عمل را نیز انجام نداده است؛ دو قید باید وجود داشته باشد؛ و طائفه دوم که دلالت بر عقاب دارد، در جایی است که قصد معصیت کرده، از این قصدش هم بر نگشته و پشیمان نشده و همچنین برخی از مقدمات عمل را نیز انجام داده است؛ یعنی ما اگر این روایت را بخواهیم شاهد بگیریم، بعد از این که شاهد واقع می‌شود نتیجه اینطور می‌شود، نه این که دو جمع بیان کنیم و در اینجا دو بیان باشد.

اما اشکال اصلی این است که این روایت در صورتی شاهد ماست که بر همین عبارت «لَأَنَّهُ أَرَادَ...» جمود کنیم و بگوئیم از پیامبر سؤال کردند که چرا مقتول که کشته شده است، در آتش قرار می‌گیرد؛ ایشان نیز این جواب را فرمودند؛ و در این عبارت، اراده را نیز به معنای مجرد القصد بگیریم. در این صورت است که روایت می‌تواند شاهد برای جمع باشد؛ البته جمعی که ما بیان کردیم و دو قید در هر طائفه‌ای باشد. لیکن، اراده در اینجا به معنای مجرد قصد نیست. بلکه اراده در اینجا به قرینه خود روایت که می‌گویند «إِذَا التَّقَا الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفِهِمَا» یعنی هر کدام شمشیر خود را از قلاف بیرون آورده و می‌خواهد با دیگری مقابله کند؛ این اراده یعنی هر کدام فعلی را هم انجام داده‌اند؛ مقتول نیز رفت رفیق خودش را بکشد اما نتوانست. اراده در اینجا به معنای مجرد قصد قلبی نیست تا بخواهد شاهد برای جمع باشد. بنابراین، این روایت هم نمی‌تواند شاهد برای جمع بین این دو طائفه باشد؛ و در نتیجه، جمعی که مرحوم شیخ بیان کرده‌اند يك جمع تبرعی است و شاهی برای آن نداریم.

بیان مرحوم محقق نائینی و پاسخ آن

اما نکته‌ای را که در اینجا لازم است تذکر دهیم، این است که مرحوم نائینی نیز بعد از آن که می‌فرماید شاهی برای جمع نداریم، می‌گوید این دو طائفه تعارض می‌کنند و هر دو از اعتبار ساقط می‌شوند؛ تعارضاً تساقطاً. آیا این بیان، بیان درستی است؟ جواب این است که بیان ایشان صحیح نیست؛ تعارض و تساقط در جایی است که دو خبر واحد ظنی با هم مقابله کنند و در این صورت است که تساقط معنا دارد و این دو را کأن لم یکن می‌گیریم؛ اما اگر يك طرف معارضه قرآن باشد، و خبری با قرآن معارضه کرد، نمی‌گویند که تعارضاً تساقطاً؛ بلکه در اینجا خبر را کنار می‌گذارند و قرآن را اخذ می‌کنند، چه آن که قرآن مجید قطعی‌الصدور است؛ و همینطور است در صورتی که يك طرف معارضه خبر متواتر باشد؛ فضلاً از این که در مانحن فیه ادعای تواتر هر دو طرف شده است، - (عرض کردیم مرحوم آشتیانی در **بحر الفوائد** ادعای تواتر هر دو طائفه را کرده است). اینجا چطور می‌توانیم مسأله تساقط را مطرح کنیم؟ بنابر این، این فرمایش مرحوم نائینی فرمایش تامی نبوده و اینجا از موارد تساقط نیست؛ و اگر دیدیم بالاخره تعارض وجود دارد، طائفه‌ای را که به قرآن بیشتر نزدیک و مفادش متحد با آیات شریفه است، آن را باید اخذ کنیم و طائفه دیگر را کنار گذاریم.

راه سوم برای جمع بین دو طائفه از اخبار

راه جمع سومی هم ذکر شده و آن این که بگوئیم در روایاتی که دلالت بر نفی عقاب دارد، مقصود از نفی عقاب، نفی فعلیت است و شخص بالفعل عقاب نمی‌شود؛ و روایاتی که دلالت بر عقاب دارد را حمل بر استحقاق کنیم و بگوئیم روایاتی که می‌گوید آدمی که قصد معصیت کرده است، عقاب دارد - مثل «**نیة الکافر شر من عمله**» - معنایش این است که استحقاق عقاب دارد.

در این صورت، دیگر تعارض از بین می‌رود. اگر دلالت هر دو طائفه در مقام فعلیت باشد، يك طائفه بگوید بالفعل عقاب می‌شود و دیگر بگوید نباید عقاب شود، تعارض بوجود می‌آید؛ و یا اگر هر دو طائفه فقط در مقام استحقاق باشد، باز تعارض است؛ اما اگر گفتیم طائفه‌ای که می‌گوید عقاب ندارد، مقصودش این است که عقاب، فعلیت پیدا نمی‌کند؛ و طائفه‌ای که می‌گوید عقاب دارد، مقصود استحقاق عقاب است، در این صورت تعارضی واقع نمی‌شود.

اشکال راه سوم

اشکال این جمع آن است که در میان طائفه دوم که بر استحقاق عقاب حمل می‌شود، روایاتی وجود دارد که ظهور در فعلیت دارد؛ مانند این روایت که می‌گوید: «**الراضی بفعل قوم شريك معهم**» یا «**العامل بالظلم و المعین له و الراضی شرکاء**» در اینجا عقاب عامل به ظلم ظهور در فعلیت دارد؛ عقاب معین او نیز فعلیت دارد؛ پس، عقاب کسی هم که راضی به ظلم است نیز باید ظهور در فعلیت داشته باشد. بنابراین، اگر تمامی روایات طائفه دوم ظهور در استحقاق داشت، این جمع، جمع درستی بود، لکن مطلب خلاف این است.

نکته دوم: نکته‌ای را هم برای آقایانی که بیشتر به کتاب‌های مفصل مراجعه می‌کنند، عرض کنیم، و آن نکته این است که ما مجموعاً در مقام، دو طائفه داریم؛ برخی از بزرگان گفته‌اند که با روایت نبوی: «**إذا اتقا المسلمان بسیفهما فالقاتل و المقتول كلاهما فی النار**» طائفه‌ی دوم را تخصیص می‌زنیم و در نتیجه نسبت بین طائفه اول و دوم که قبلاً عموم من وجه بود، به عام و خاص مطلق انقلاب پیدا می‌کند. طائفه اول می‌گفت اگر کسی نیت حرام بکند، مطلقاً عقاب نمی‌شود، اعم از این که از قصدش برگردد یا نه؛ و اعم از این که مقدماتش را انجام بدهد یا نه.

طائفه دوم نیز می‌گفت اگر کسی قصد حرام بکند، مطلقاً عقاب می‌شود. چه از قصدش برگردد و چه برنگردد، چه مشغول مقدمات بشود و چه نشود. بین این دو طائفه عام و خاص من وجه است؛ لذا، نوبت به تعارض می‌رسد؛ یا اصلاً بگوئیم تباین است - طائفه اول دلالت بر نفی العقاب دارد، اما طائفه دوم دلالت بر عقاب دارد - و در نتیجه، بین آنها تعارض می‌شود به نحو تعارض تباینی. اما اگر بگوئیم که در این روایت نبوی، «لأنه أراد قتل صاحبه» صریح در این است که شخص قصد خودش را ابراز کرده و مقدمه را انجام داده است، و با این روایت، طائفه دوم را تقیید بزنییم، یعنی طائفه دوم (عقاب) به موردی مربوط می‌شود که شخص قصد خودش را ابراز کند و مقدمه را انجام دهد. اگر این تقیید را زدیم، نسبت بین طائفه دوم و طائفه اول، از نسبت تباینی به نسبت عام و خاص مطلق انقلاب پیدا می‌کند. در این صورت، دیگر تعارض از بین می‌رود. این بیان، بیان خوبی است منتها مبتنی است بر يك نظریه اصولی بنام انقلاب نسبت در بحث تعادل و ترجیح که قریب به اتفاق اصولیین منکر آن هستند و انقلاب نسبت را نمی‌پذیرند. بنابراین، اگر کسی انقلاب نسبت را بپذیرد، این بیان، بیان خوبی است و الا فلا.